

## ایران، انقلاب، خطرات و ضرورتها\*

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی  
گر فلکشان بگذارد که دوامی گیرند

در هفدهمین سالگشت پیروزی انقلاب، و در این سال جدید و بهار طبیعت، با امید بسیار به گردش و پیشرفت امور کشور و ملت بر مدار حق و حقیقت، و آرزوی سال و سالهایی بهتر و درخشان‌تر برای مردم و خدمتگزاران مردم، جای آن است که نگاهی به حال و روزگار فعلی کشور و ملت خودمان بیندازیم، تا با آگاهی و اطلاع از حقایق امور و موقعیت جهانی و تاریخی خود بتوانیم به خطوط اصلی و کلی حرکت و مسیر آینده جامعه اشراف بیابیم. چون در این مختصر فضایی برای اطاله کلام و بحثهای گسترده نیست، از کنکاش در گذشته و جستجوی علتها و قصور و تفصیرها در می‌گذریم و فقط به تشریح گوشه‌ای مهم و حیاتی از موقعیت کشورمان، یعنی روابط خارجی آن می‌پردازیم، تا آنکه هدایت شویم به سوی آنچه که به دلالت عقل بی‌غرض و آگاه و یک بینش واقع‌گرا و نه خیال‌پرور، ضرورتاً باید انجام شود.

### سیاست مهار دو جانبه

در اخبار و گزارشهای خارجی آمده است که یک تحقیق استراتژیک در شورای امنیت ملی امریکا، با مسئولیت دکتر ایندایک، به عنوان محور سیاست و دیپلماسی ایالات متحده و در خاورمیانه و غرب آسیا، لااقل در دوران حکومت دمکراتها، انتخاب شده است. این طرح به سیاست مهار دو جانبه (*Comtainment Dval*) مشهور شده است و بنای آن بر کنترل و تضعیف توان اقتصادی و نظامی و در صورت لزوم تجزیه کشورهای ایران و عراق، به عنوان دو عامل عدم امنیت و مانع صلح در

\* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۱۷، اردیبهشت ۱۳۷۴ چاپ شده است.

خاورمیانه و آرامش در جهان می‌باشد. این استراتژی متوجه به از نفس انداختن توان رزمی و توسعه‌طلبی نظامی عراق و استعداد توسعه‌یابنده نظامی - مذهبی ایران می‌باشد. در مورد عراق، این سیاست با حمله نظامی و انهدام تمام قدرت نظامی آن آغاز و سپس به محاصره اقتصادی و ضبط منابع و ذخایر نفتی، با قوه قهریه اعمال شد. و در مورد ایران، محاصره اقتصادی، تهدیدات تجزیه‌طلبانه (جزایر سه گانه و...)، و جنگ روانی و تبلیغاتی، آغاز کار است؛ تا در چه زمانی اعمال نیروی قهریه نظامی و... مورد پیدا کند.

### اهداف و نتایج این دیپلماسی

در یکی از شماره‌های قبلی این نشریه (شماره ۷) به مناسب مقاله‌ای جنجالی به قلم ساموئل هانتگیتون، استاد علوم سیاسی و رئیس مؤسسه مطالعات استراتژیک دانشگاه هاروارد مطالبی آمد. آن مقاله تحت عنوان رویارویی تمدنها طرح یک تخاصم و رویارویی و جنگ جدید بین تمدن غرب با تمدن اسلامی را ریخته و تجاوزات غرب با رهبری ایالات متحده را نسبت به اسلام و دنیای اسلام تئوریزه کرده بود. و در شماره ۷ این نشریه مطالبی که به نظر می‌رسید برای آگاهی و بیداری اذهان و وجدانهای مردم و مسئولان ضروری باشد مطرح گردید. لکن در آن زمان پنداشته می‌شد که مقاله رویارویی تمدنها یک نظریه یا تحقیق علمی است که در سطح آکادمیک و بین عده‌ای از محققان مطرح شده و هنوز تا تبدیل یک سیاست علمی یا یک راهبرد (استراتژی) دیپلماتیک فاصله دارد. به خصوص آنکه پس از انتشار آن، از ناحیه مقامات و شخصیت‌های امریکایی و غیر آن در خارج و داخل ایالات متحده، نقدهایی کم و بیش جدی نسبت به آن انتشار یافت.

ولی اکنون، از اول سال ۱۹۹۵ میلادی، نظریه مهار دوجانبه به عنوان نتیجه و مصداق عملی و فوری نظریه فوق، سیاست رسمی دولت امریکا شده است. اگر در آن روز، نظریه فوق نسبت به امنیت و استقلال، کشورهای اسلامی مستقل، صدای خطری بود که از چند قدمی شنیده می‌شد، امروز آن خطر در جلوی رویمان قرار گرفته است.

نسبت به هدف یا اهداف و نتایج این استراتژی برداشتهای مختلفی وجود دارد:

۱ - پس از خاتمه دوران جنگ سرد و غیبت رقیب، ابرقدرت دیرین، (شوروی سابق) از صحنه، دولت و کشور امریکا، در عین سرخوشی و سرمستی از پیروزی و احساس یکه‌تازی و بی‌رقیبی در جهان، دچار مشکلات و بحرانهایی جدید شده است.

مدت نیم قرن تمام سازمان سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و اطلاعاتی و صنایع و تحقیقات آن کشور، در سیاق جنگ سرد و برای مقابله با یک ابرقدرت هم‌سنگ، مجهز به سلاحهای هسته‌ای و تکنولوژی فضایی، سامان یافته بود. اکنون با غیبت یکباره آن رقیب، تمام این سازمان بی‌کار و بی‌هدف می‌شود و

لذا برای تدبیر، حیات و بالندگی جامعه اقتصادی - نظامی امریکا، باید با سرعت دشمن جانشین شوروی سابق را پیدا کند و اگر در واقعیت امر چنین نشد، دشمن فرضی و خیالی را برای خود بترشد. فعلاً دنیای اسلام و بخصوص ایران و جمهوری اسلامی، کاندیدای این دشمن خیالی می‌باشند.

۲ - ایالات متحده، پس از پایان جنگ سرد، و تبدیل فضای آینده جهان به صحنه رقابت اقتصادی و نه سیاسی - نظامی، بین سه قدرت امریکا، اروپا، ژاپن تشخیص داده است که در این فضای رقابتی، قدرتی که بر منابع انرژی سلطه داشته باشد، برنده خواهد بود. در خاورمیانه و خلیج فارس - به عنوان عمده‌ترین ذخایر نفتی بالفعل جهان - دولت امریکا که در حال حاضر کشورهای حاشیه جنوبی و غربی خلیج فارس را از هر جهت در تسلط و حاکمیت خود دارد، باید به هر نحو دو دولت - ملت ایران و عراق را که هم از ظرفیتها و استعدادهای بسیار بالاتری نسبت به شیوخ عرب، و هم از استقلال نسبی بیشتری در برابر امریکا برخوردارند، تحت سلطه و انقیاد خود در آورد. برای این منظور نیز کافی است که تمام توان نظامی و سیاسی و رمق اقتصادی و تولیدی آنها را بیرون بکشد تا آنها به ناچار تسلیم شوند یا دستخوش تجزیه و تلاشی گردند.

۳ - ایالات متحده به عنوان مدعی یا مسئول حراست از منافع و مصالح استراتژیک اسرائیل، می‌بایست این دو قدرت بالقوه منطقه را خاموش یا تحت انقیاد کامل در آورد.

۴ - ایالات متحده و همه متحدین یا رقبای غربی آن، در نهایت هدف اقتصادی و اخذ امتیازات اقتصادی دارند و با این فشار و تهدیدها هدف باج‌گیری و بهره‌برداری اقتصادی دارند.

۵ - دولت امریکا نیز همچون دولت جمهوری اسلامی، دچار یک محذور درونی برای عادی کردن روابط خود با ایران می‌باشد. جو و فضای تبلیغاتی - روانی طی مدت ۱۷ سال علیه ایران، اسلام، انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی و... در داخل امریکا ساخته است، و اکنون که می‌خواهد، به هر دلیلی - منافع اقتصادی و مالی یا مصالح سیاسی - روابط خود را عادی کند، همچون دولت ایران، می‌بایست برای مصرف داخلی به این گونه مواضع و شعارهای تند و تهدیدآمیز متوسل شود، تا اینکه بتواند در پشت پرده در سطح شوراهای امنیت ملی و نه در سطح آگاهی و نظارت پارلمانی یا فضای سیاسی مطبوعاتی داخلی کشور، معاملات و مبادلات تجاری و... را پیش ببرد.

ملاحظه می‌شود که اگر هر یک از اهداف احتمالی فوق به تنهایی یا همگی آنها منظور نظر طراحان استراتژی مهار دو جانبه بوده باشد، یک امر مشترک در همه آنها مضمون و مندرج است و آن تضمین روابط تجاری و بده بستانهای اقتصادی یا سیاسی است.

پس سیاست مهار دو جانبه، تنها دولت و رژیم جمهوری اسلامی یا حاکمیت سیاسی - اقتصادی کنونی ایران را هدف قرار نداده، بلکه تمام موجودیت، و منافع و مصالح دراز مدت و حیات ملی این

ملت و کشور کنهسال - ولی با جمعیت جوان - را که سهمی شایسته در کاروان تمدن بشری داشته است، مورد حمله و ضربه و در معرض تضعیف و تلاشی قرار می‌دهد. لذا جای آن دارد که نه فقط مورد توجه و نگرانی و تدبیر و مقابله برای جماعت حاکمان قرار گیرد، بلکه به لحاظ مسئولیت تاریخی، ملی و وطنی و انسانی و اسلامی، می‌بایست مورد اعتنا، تمرکز و آگاهی و بیداری همه مردم و تلاش و جنب و جوش ایشان به ویژه نیروهای روشنفکری، صلحا، ملیون، سیاسیون و وطن پرست قدیم و جدید نیز قرار بگیرد. این تصور هرگز با حقیقت توافقی ندارد که تمام این سیاستها و مواضع، از جانب غرب به طور عموم و ایالات متحده به طور خاص به دلیل عدم رعایت ضوابط آزادی و حقوق بشر از سوی رژیم صرفاً متوجه دولت و رژیم جمهوری اسلامی است، و آنها را با ملت ایران و حاکمیت ملی ایران و منافع و مصالح ایران کاری نیست و اگر دولتی با شمایی غیر از روحانیون حاکم فعلی و با سیاستهایی باز و آزادمنشانه، جانشین وضع موجود شود، از فشارهای فوق و سیاست مهار دو جانبه، آزاد و رها خواهد بود!

### این سیاست به نفع کیست؟

۱ - منبع اصلی این استراتژی دولت ایالات متحده، طبقه حاکمه، شورای امنیت ملی و اسانید و دانشگاهیانی هستند که همواره توجیه گر علمی تمایلات طبقات حاکمه امریکا بوده‌اند. شاید دولت استعماری قدیمی انگلیس نیز در این راستا مؤید و کمک کار و مشوق امریکائیان بوده باشد. سیاست مهار دو جانبه از لحاظ مضمونی که دارد (تضعیف تا سر حد مکیدن کل رمق حیاتی و اقتصادی - سیاسی دولتهای ایران و عراق) به سیاست امپراطوری انگلستان نسبت به دولت و کشور ایران، در آغاز قرن نوزدهم و در زمان تسخیر شبه قاره هند شباهت دارد. در آن روزگار، دولت انگلیس برای حراست و حفاظت از هند، که در میان مستعمرات انگلستان چون نگینی می‌درخشید، به این سیاست رسیده بود که در کشور و دولت ایران، بخصوص ایالات شرقی و جنوب و جنوب شرقی آن، باید به کلی تخریب، خالی از سکنه و تمدن و خالی از فعالیت حیاتی و اقتصادی و فاقد قدرت و توازن سیاسی - اقتصادی و اجتماعی باشد. این سیاست در اندک مدتی موفق شد و ما از اوایل قرن بیستم در شرق و جنوب و جنوب شرق کشورمان مواجه با سرزمینهایی از هر جهت سوخته شدیم. در سیاست مهار دو جانبه نیز باید ایران و با تأکید کمتری عراق، به سرزمین سوخته تبدیل شوند، تا امنیت اسرائیل، به عنوان نگین پایگاههای غرب و امریکا در سرزمینهای شرقی و اسلامی، تضمین شود. انگلستان در تخریب توان اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی ایران و نابودی سرزمینهای شرقی و جنوب شرقی وطن ما موفق بود اما خودش بیش از نیم قرن نتوانست همان نگین مستعمرات خود را حفظ کند؛ و از نیمه قرن بیستم خود نیز به یک قدرت دست دوم تبدیل شد که این برای امپراطوری انگلستان بس دردناک و تلخ بود. این بار

نیز ممکن است که اگر ما ایرانی‌ها از تاریخ عبرت نگیریم، دولت امریکا در تبدیل ایران زمین به سرزمین سوخته موفق شود، تا خود را از شر دشمن خیالی خود - اسلام - برهاند، ولکن استمرار قدرت و برتری همه جانبه امریکایی چطور؟! جامعه امریکایی هم اکنون دستخوش بحرانهایی عظیم اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی است. مهمتر از همه آنکه تمام سازمان نظامی، صنعت تسلیحاتی، و تکنولوژی فضایی آن که در مقابله و رقابت با ابرقدرت شوروی معنی و کاربرد داشت اکنون با چه هدفی می‌تواند به حیات و بالندگی خود ادامه دهد؟ سرکوب و انهدام تمام توان نظامی و اقتصادی عراق طی عملیات طوفان صحرا به بلند کردن یک پتک چند صد تنی برای شکستن یک گردو می‌مانست که حداکثر توانست اشغال آن منابع عظیم تسلیحاتی و نظامی را برای یک ماه تأمین کند. برای اشغال و تخریب ایران نیز زمانی نه چندان بیش از آن نیاز است، برای باقی ایام و ماهها و سالها و دهه‌های قرن بیست و یکم کدام عامل، حیات و برتری اقتصادی و صنعتی امریکا را برقرار خواهد داشت؟! بنابراین، در این مصاف آغاز قرن بیست و یکم نیز ممکن است به مانند آغاز قرن نوزدهم در مقابل انگلستان، اگر ایرانی‌ها و حاکمان و راهبران آنها در خواب غفلت باشند، این سرزمین و این ملت مظلوم و ستم کشیده نیز دچار ضعف و انحطاط و انهدام شوند؛ البته چیزی هم عاید امریکا و طراحان سیاسی کنونی آن نخواهد شد.

۲ - تحقق و ادامه این سیاست به نفع حاکمیت کنونی ایران هم نیست. به فرض آنکه دادن امتیازات اقتصادی مکرر، وجه سیاسی یا نظامی این استراتژی را کند نماید یا از تیزی و حدت آن بکاهد، قدرت عمومی کشور و ملت برای دادن امتیازات اقتصادی و گاه سیاسی، برای تضمین بقای نظام، همچون عهد قاجاریه، حد و نهایی دارد. هر امتیاز مقداری از ظرفیت و توان اقتصادی، پیوندهای اجتماعی، و مشروعیت اخلاقی و مردمی حاکمیتها را با خود می‌برد. حکومت بر ملت و کشوری سوخته که توان روحی و مادی خود را باخته، نه لذتی دارد و نه مورد رضای پروردگار و رسول الله (ص) است و به همین دلیل دوام و بقایی نخواهد داشت.

۳ - به نفع نیروهای معارض حاکمیت فعلی، از ضدانقلابیون سلطنتی تا به اصطلاح مجاهدان خلق و نیروهای دیگر از هر مسلک و مرام و مذهب نیز نخواهد بود. این چنین شرایط استعماری و تحمیلی که به نام مهار دو جانبه یا... اعمال می‌شود به فرض سقوط یک حاکمیت، نسبت به حاکمیت جانشین نیز ادامه خواهد یافت و آن جانشینان هم یا خود دست تسلیم بلند کرده، طریق مهار شدگی را در پیش می‌گیرند، که در این صورت مشروعیتی نخواهند داشت و حکومت آنان نیز همچون سلطنت قاجاریه و پهلوی حکومت بر سرزمینی سوخته و فاقد توان امتیاز بخشی‌های مستمر و جدید خواهد بود که چندان باقی و برقرار نمی‌ماند. پس آنان نیز از تحقق این‌گونه سیاستها طرفی نخواهند بست و لذا باید موضع و تکلیف خود را نسبت به این‌گونه سیاستها معلوم کنند و به امید حمایت قدرت خارجی برای رسیدن به

حکومت، چشمان خود را نسبت به این واقعیات و روندهای امپریالیسم جهانی نبندند، یا در اندیشه دفاع از حقوق خصوصی مورد ادعای خود، مؤید این سیاستها که نابودکننده حقوق عمومی و ملی و میهنی این ملت است نباشند.

۴- برای مردم عادی، یعنی آنان که درگیریشان در مسایل زندگی فردی و معاش به آنها فرصت اندیشه یا اهتمام نسبت به امور عمومی و ملی نمی‌دهد، نیز تحقق سیاستهای فوق مطلوب نیست. مهار دو جانبه، اقتصاد قویتر و درآمد ملی بیشتری به این مرز و بوم نمی‌دهد، سهل است که در گامهای نخستین خود در نظر دارد که با فشارهای مالی - اقتصادی دولت جمهوری اسلامی را به سبک هلاکوخان در تسخیر بغداد نمد مال کند. این گام نخستین، چنانکه گفتیم خود مرادف است با فقر عمومی و ملی. وقتی کل جامعه ملی به مثابه ظرف فراگیر عامه، فقیر و اسیر بود، افراد و گروههای عادی مردم نیز همچون مظروفهای آن ظرف فقیر و حقیر خواهند بود و یا خواهند شد. وقتی ظرف در موقعیت جهانی، سرکوب و مطرود و منفور شد، ساکنان یا مظروفهای آن نیز هویت ممتاز یا حیثیتی خاص در جهان نخواهند یافت. پسر ادامه سیاست مهار دو جانبه توان زندگی شرافتمندانه عادی و غیرسیاسی را نیز از این دسته از مردم سلب می‌کند. ابتلای به انواع بیماریهای اجتماعی، فساد و اعتیاد، بی‌امیدی و بی‌آیندگی، توسعه‌کینه‌ها و تجاوزات اجتماعی، از لوازم و ضروریات آن است. وقتی مردمی، به کلی خود را از مسئولیتها و هدفها و آرمانهای اجتماعی و ملی خالی کرده، به معاش روزمره فردی دل خوش کنند، در واقع از یک سطح تکاملی - یعنی حیات اجتماعی - به سطحی مادون آن - زندگی فردگرایانه - تنزل می‌نمایند. یعنی از نظر حیات اجتماعی که صفت متمیز بشریت نوع کنونی است، مرده‌اند و مردگان در جمع زندگان - ملتها و جوامع دیگر - نه محبوب و محترم که منفور و مورد کینه نیز خواهند بود؛ که باید دیر یا زود دفن یا سوزانده شوند و از صفحه روزگار حذف گردند. انسانیت کنونی در قالب هویت‌های ملی معنا و مفهوم می‌یابد. چنین سرنوشتی برای هیچ فرد عادی، هر چقدر نیازمند و فقیر و اسیر در تلاش معاش، نیز نمی‌تواند مطلوب و دلپذیر باشد.

۵- اما دسته دیگری باقی می‌مانند که خواه از منشأ ایمان دینی و توحیدی و خواه از خاستگاه ملی و وطن‌دوستی، یا هر مسلک و مرام، نسبت به بقا، تمامیت، استقلال، آزادی و آبادی و ترقی یک کل فراگیر به نام ایران یا ملت ایران یا وطن ایرانی، دوستدار، وفادار و پای‌بند هستند و دغدغه آن را دارند. برای این جماعت، چشم‌انداز از همه تیره‌تر و نامطلوب‌تر است. زیرا که این گروه، وطن ایرانی را امروزه در خطر تهدید و در مرز بود و نبود می‌بینند.

بدین ترتیب، هیچ یک از اطراف قضیه از این سیاسی طرفی نمی‌بندند. حتی طراحان آن، که به نظر می‌رسد سرمست و مغرور از قدرت بی‌رقیب خود احساس قیومیت و صاحب‌اختیاری برای ملت‌های

صاحب هویت تاریخی می‌نمایند. آنها نیز در یک دوره کوتاه مدت فقط می‌توانند احساس مهتری و سرکردگی (هژمونی) خود را ارضا کنند، و الا در درازمدت، خود نیز قادر به حفظ موقعیت خود نمی‌باشند. پس باید فکری کرد تا در برابر تسلهای آینده و تاریخ و خدای تاریخ و ایران و اسلامی پاسخی داشته باشیم.

وضع و موقعیتی که در این ایام بر سر راه ملت و کشور ایران قرار گرفته آن چنان خطیر است که به نظر ما در یک قرن اخیر سابقه نداشته است.

در مقاطع دیگری از تاریخ کشورمان، به ویژه به هنگام ضعف و فتور دولت مرکزی، استقلال ایران در معرض تهدید قرار گرفت. در صبحدم انقلاب مشروطه، با انعقاد قرار داد ۱۹۰۷، طوفان امپریالیسم بر سر ملت ایران و نظام نوپا و درخشان، ولی بی تجربه مشروطیت، وزیدن گرفت و کشور در معرض تقسیم و تجزیه قرار گرفت. در شهریور ۱۳۲۰ نیز مجدداً کشور ما مورد هجوم و اشغال همان امپریالیستهای غربی قرار گرفت، منتهی این بار شرق کمونیست نیز به بهانه جنگ با فاشیسم، با غرب سرمایه دار همکار و متفق بود. در سال ۱۳۲۴ نیز این مسئله به شکل دیگری تکرار شد. در تمام موارد گذشته یک جریان جهانی دیگر وجود داشت که به داد ملت ایران برسد؛ که شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد. ولی امروز به نظر می‌رسد که غرب در این هجوم با امریکا همکار یا ساکت است و رقیبی توانمند هم در برابر آن وجود ندارد. اگر در این عصر آگاهی ملتها و پیشتازان آنها بیشتر شده است لیکن از لحاظ اقتصادی و معیشتی و فرهنگی ملتهای جنوب وابسته تر و سردرگم ترند. این مسئله مقاومت در برابر تهاجمات را پیچیده تر کرده است. ما امروز در یک مقطع تاریخی خطیر قرار گرفته ایم که مسئله بود و نبود برایمان مطرح است و می‌بایست که به یک جنب و جوش و تفکر همگانی پردازیم.

### ضرورتهای ناشی از این وخامت

۱ - ما اکنون، بسیار دوریم از اینکه بتوانیم یک برنامه یا استراتژی سیاسی یا دیپلماتیک فوری پیشنهاد کنیم، نه در مقام دولت و مسئولین هستیم که از جزئیات امور و اقدامات مطلع شویم و نه پیچیدگی و اهمیت مسئله چنان است که یک فرد یا یک نهاد کوچک و محدود مردمی بتواند مسئولیت ورود در یک برنامه علمی را برعهده بگیرد. بنابراین، جز یک بحث کلی یا بنیادی فرهنگی - اجتماعی در این جا نمی‌توان داشت.

به نظر می‌رسد که گام نخست در رسیدن به پاسخ این باشد که به شرح فوق، چون ابتدای موضوع امری همگانی و معطوف به همه ایرانیهای وفادار به استقلال و تمامیت کشور است و نتایج آن نیز دامنگیر همگان خواهد بود، پس راه حل مقابله با این خطر از درون یک وحدت عمومی، یا یک برنامه که روند پیشرفت آن به وحدت عمومی بینجامد گذر می‌کند. وقتی آتشی در خانه در گرفت یا خانه را مورد

تهدید جدی قرار داد طبیعت امر ایجاب می‌کند که ساکنین خانه، برغم مسایل و اختلافاتی که ممکن است داشته باشند، متوجه دفع آتش یا مصونیت خانه از سوختن گردند. اکنون نیز ما همگی در معرض آتشی تاریخی هستیم.

۲ - برنامه نظم‌نوین جهانی در مسیری پیش می‌رود که همه مرزهای سیاسی و ملی و هویت‌های مستقل تاریخی، به نام ملتها را در درون چیزی به نام بازار جهانی فانی سازد. به عبارت دیگر نظم‌نوین به سوی تبدیل جهان به یک دهکده جهانی تحت فرمان فراملیتی‌ها و دولت منبعث از آنها می‌رود. بین‌المللی را می‌خواهد تأسیس کند که حاکمیت و فرماندهی آن منبعث و مسئول هیچ یک از ملتهای جهان جنوب نیست. چیزی مبهم و تحمیلی به نام بازار جهانی یا نظم‌نوین جهانی است که راهها و راهبردها را برای ملل مستقل تعیین می‌کند. سیاست مهار دو جانبه مزید بر آن، و بر کشور و ملت ایران فشار و تهاجمی خاص اعمال می‌کند، تا نه هماهنگ و همکار با ایالات متحده، به سبک و شیوه زمان شاه پهلوی، بلکه ضعیف و سرکوب شده و احتمالاً متلاشی شده باقی بماند و، بنابر ادعای آنان، خطری برای صلح و امنیت جهانی یا خاورمیانه نباشد.

پس تهدید و فشار بر ملت و کشور ایران دوجانبه و مضاعف است. یکی فشار عمومی ناشی از نظم‌نوین و دیگری فشار و تهدید ناشی از سیاست مهار دوجانبه با توجه به این عامل است که نتیجه می‌گیریم ایران اکنون تنها و یگانه است.

۳ - وقتی یک سیل خروشان جاری می‌شود که هر چه را بر سر راه خود بیاید ریشه کن می‌کند و با خود می‌برد یا تخریب و منهدم می‌نماید، فرصت و مهلتی برای ارتباط یا اتحاد یا عمل دسته‌جمعی باقی نمی‌ماند و همچنین مهلتی برای برانداختن سیل وجود ندارد؛ تا زمانی که منبع و منشأ سیل پایان یابد. نظم‌نوین، در برهه تاریخی کنونی بشر، نقش یک سیل را دارد که بنیاد ملتها و هویت‌های مستقل تاریخی را برمی‌اندازد. بنابراین، به خودی خود یک امر عمومی و بشری است ولی کشورها و ملتها فرصتی برای کارهای مشترک و عمومی ندارند. بسیاری از جنوبی‌ها، خود نظم‌نوین را پذیرفته یا در سلسله متقاضیان آن صف کشیده‌اند. اگر کشور ما بخواهد با احدی از آنها به اتحادی برسد که ماهیت مقابله با نظم‌نوین را داشته باشد، حاکمان نظم‌نوین با توانایی بیشتر و سریعتر عمل می‌کنند. حتی عراق، همسایه ما، که علاوه بر مسایل ملل جنوبی، خود نیز یک موضوع یا قربانی سیاست مهار دو جانبه است، بسیار دورتر و بیگانه‌تر از آن است که مصالح و منافع مشترکی را با ما تشخیص دهد و بر سر آن حاضر به اتحادی عمیق باشد. بدیهی است که کارهای دسته جمعی و مشترک و اتحاد و همبستگی بین ملل و دول همواره مفید و لازم بوده و هست. اما در شرایط حدت خطر و تهاجم، نگاه و اتکای اصلی و بنیادی جز بر موجودی و توان خود ملی ممکن نیست.

با ادراک این واقعیت است که ما می‌توانیم به ضرورت‌های اصلی و بنیادی یا ایدئولوژیکی که از بطن شرایط خطیر و استثنایی کنونی استخراج می‌شود دست بیابیم. آنچه در پی می‌آید، خلاصه‌ای است از آنچه که تا کنون به نظر رسیده و طبعاً دامنه بحث باز است تا اهل نظر و اندیشه کاربردی و تحلیلی‌های راهبردی (استراتژیک) بر آن مزید کنند.

### اصول مقاومت در شرایط کنونی

۱- در جهان امروز، نسبت و توازن قوا بین قدرتهای بزرگ حاکمه و ملت‌های جنوبی، و شرایط خاصی تهاجمی - تک قطبی، و تک‌تازی - که به وجود آمده و روی به رشد و پیشرفت دارد، ایجاب می‌کند که سیاست عمومی و کلی واحدهای ملی و استقلال‌گرا، اصولاً مقاومتی و دفاعی باشد، نه تهاجمی یا رقابتی. مقاومت و دفاع هم خود یک حرکت اجتماعی یا یک فرایند اجتماعی است که در درون یک کشور باید تکوین بیابد و رشد کند. هدف آن بقای هستی ملی است و نجات آن از انحطاط و فروپاشی.

۲- فرآیند مقاومت در آغاز راه خود یک امر درونی است و با مفاهیمی چون نگاه به درون یا اتکاء به خود بیان می‌شود. بنابراین، ماهیت آن بیشتر ناسیونالیستی است تا انترناسیونال یا طبقاتی یا ایدئولوژیکی. چرا که در فرآیند مقاومت ملی، همه افراد و گروه‌بندیهای اجتماعی که در صف خادمان به استقلال قرار می‌گیرند یا مفید به تکوین اقتدار درونی ملی باشند، می‌بایست در این فرآیند، حاضر، سهیم و فعال باشند. در اینجا اتحاد و اشتراک و تجمع صاحبان ایدئولوژیها، یا منافع و مصالحی که مغایرت با استقلال ندارند مطرح است. مقاومت و دفاع دسته‌جمعی و ملی، از آنجا که امری مشترک و همگانی است، خود ایدئولوژی خاص و مشترک خود را می‌طلبد.

۳- پاسخ طبیعی و ضروری نسبت به شرایط بنیان برانداز کنونی، از رهگذر سیاست نگاه و اتکاء به خود عبور می‌کند. این سیاست لزوماً استفاده از تجارب و همکاریها و همبستگیهای بین‌المللی یا منطقه‌ای را نفی نمی‌کند، لکن تجربه پنجاه ساله گذشته نشان می‌دهد که اتحادهای بین‌المللی هر جا و هر زمان که اجزاء و طرفهای اتحاد راقی‌تر یا بیشتر اهل تفکر و تعقل بوده و از توان بالاتری در درک مصالح و منافع مشترک برخوردار بوده‌اند، اتحاد آنها هم موفق‌تر و پایدارتر بوده است. بازار مشترک اروپا نمونه آن است. برعکس، بین‌المللهای مرکب از عناصر یا واحدهای ضعیف، فقیر و اسیر عقب‌ماندگیهای اجتماعی و فرهنگی، یا عوامل نامتعادل و نامتوازن همیشه دستخوش ضعف یا تجزیه و تلاشی شده‌اند و یا دچار سلطه و حاکمیت واحدهایی قوی‌تر که چون یک خرده امپریالیست در درون مناسباتی محدودتر عمل می‌کرده‌اند. پس واحدهای ملی صاحب هویت و تمدن تاریخی، اگر در وهله اول به تشخیص و تجهیز و انسجام نیروها و استعدادهای درونی خود پردازند تا فرآیند مقاومت در آنها به مراحل و سطوح تکامل یافته و پیچیده‌تر خود نایل شود، آنگاه تشخیص منافع و مصالح مشترک با سایر واحدهای ملی و

همبستگی و اتحاد بر سر آن وجوه مشترک هم به نحوی عقلایی و کارآمد ممکن شده و فواید آن بروز خواهد کرد.

ورود در هر بازار همکاری، معامله و مبادله، نیازمند یک سرمایه یا موجودی اولیه خودی است، تا بتوان به اتکای آن وارد بازار شد. در غیر این صورت، پیوسته یک دلال بی‌هویت و خدمتگذار صاحبان موجودیهای مادی و معنوی، فرهنگی و انسانی، باقی خواهیم ماند.

۴- خطرات مورد اشاره در این نوشتار، به هر حال فشارهای حاد و شدیدی را بر این ملت و کشور تحمیل خواهد کرد. ملتها و دولتها، اگر به قواعد و ضوابط ایستادگی پایبند و وفادار باشند، در دوران فشار و محاصره ساخته می‌شوند و ظرفیتهای و استعدادهایشان فعال و شکوفان می‌شود و ذخیره‌های گرانبها برای دوران رفع فشار باز می‌یابند و برعکس، عدم اعتنا به این‌گونه قواعد، له شدن ملتی در زیر فشار، و نقد موجودیت و حیات و بالندگی باختن را در پی خواهد داشت.

مقاومت به این نیست که بر سیاستها و عملکردهای شانزده ساله گذشته اصرار و لجاج به خرج داده شود. هر سیاست و عملکردی با کمال دقت و خست باید مورد ارزشیابی و حسابگری و آینده‌نگری قرار گیرد. سیاستهایی که همه جهان را بر علیه ما بسیج نمایند و حاکمیت امریکا را این چنین جسارت ببخشند که نسبت به وجود، حیات و سرنوشت ما، این چنین جبارانه و قیم‌مآبانه تصمیم بگیرند، آیا شایسته و بازنگری و ارزشیابی نیست؟

در صحنه ارزشها و پای‌بندیهای ارزشی، یک فرد یا گروه می‌توانند بگویند که ما برای حفظ ارزشهای خود از جان و مال خود مایه می‌گذاریم و بلکه خود را فدا و قربانی نیز می‌کنیم تا ارزشهایمان برقرار بماند. اما یک گروه یا جناحی از حاکمیتها نمی‌توانند بگویند برای حفظ افتخار و مقام و حیثیت و موقعیت ما، ملتی و کشوری باید تمام موجودی و هستی خود را قربانی نماید. این دیگر ارزش نیست، از کیسه میهمان حاتم طایی شدن است. اینکه ما با تبلیغ فراوان خود را دایر مدار نهضت‌های بنیادگرایی در جهان قلمداد کنیم یا به تحریک و تشویق شورشها و قیامها پردازیم، به فرض بسیار ضعیف که در این زمینه‌ها توفیقی حاصل شود، آیا قطعاً برای همان ملتها و نهضت‌کنندگان این سؤال پیش نخواهد آمد که خود شما که روزگاری قیامی تاریخی و درخشان نمودید و به پیروزی چشم‌گیر و درخشان تاریخی هم دست یافتید، امروز در چه حالید؟

شما آن روز مدعی صدور انقلاب به تمام جهان و نجات همه مستضعفان و نابودی همه مستکبران بودید و امروز در معرض بود و نبود ملی قرار گرفته‌اید و همان مستکبران، با جسارت و تعدی تمام برای شما تصمیم می‌گیرند و وجود و دارایی ملی شما را چون گوشت قربانی می‌برند تا جایی که به ناگزیر بسیاری از مواضع اسلامی و حقه خود را نیز پس می‌گیرید. اگر آن روزها کشور شما سرشار از تواناییهای

مادی و معنوی بود، امروزه همه آن توانها به ضعف و بحران رسیده است. و آنگاه تمام آن هزینه‌ها یا خسارات و بهره‌های فراوان بر دوش ملتی بار می‌شود که نقشی و سهمی در حیثیات و مقام و منزلت و افتخارات شما ندارد.

۵ - اما سیاست نگاه به درون در زمینه داخلی مستلزم ارج نهادن و بسیج تمام نیروها و استعدادهای داخلی است. این منظور در کشورهای مختلف به طرق متفاوتی پیگیری و اجرا می‌شود:

یک راه مبتنی بر تمرکز، انحصار، قیومیت نسبت به ملت و اعمال قهر و خشونت به سبک استالین یا رژیم صدام حسین در عراق است. برخی از جناحهای حاکمیت به چنین راهی می‌اندیشند و در پی اجرای آن می‌باشند. این روش به رغم سرعت اولیه و توقیفات صرفاً کمی، به نتایج سطحی و بی‌بنیادی می‌رسد و به محض فتوری در حاکمیت سیاسی متوقف و بلکه به ضد خود تبدیل می‌شود و از گسترش فساد در درون سیستم نیز مصون نیست. راه دیگر آن است که در بسیاری از رژیمهای پذیرنده نظم‌نویین اعمال شده است. از طریق انگیزه‌های مادی و تشویق صاحبان سرمایه و حقوقهای گزاف می‌کوشند بسیجی در میان نیروی انسانی کاردان و کارشناس به وجود آورند. این روش در کشورهایی که از نیروی انسانی کارآمد و کم هزینه برخوردار بودند توفیقاتی به دست آورده ولی وابستگی فنی و تجاری به کشورهای صنعتی را نیاز دارد؛ و بنابراین به هیچ وجه در شرایط کنونی ما - شرایط محاصره استثنایی و مقاومت - کارآمدی ندارد.

روشی که باقی می‌ماند روش جذب مردم و بسیج نیروها از طریق مشارکت سیاسی آنها است. بارها تأکید داشته‌ایم که اگر به نیروهای کاردان و کارشناس و صاحب تحصیل و تخصص یا مهارت‌های فنی یا قدرت کاریدی یا فکری بگوییم که کارکنند و زحمت بکشند و خلق آثار و ابتکارات کند تا مملکت رشد نماید ولی در عین حال بهره‌ای از رشد مملکت به آنها نرسد، و بالاتر از آن، آنها را صلاحیت و حقی برای ورود در حلقه تصمیم‌گیرندگان، برنامه‌ریزان، سیاستگذاران، ناظران، پیگیران عملیات دولت و جریانات سیاسی - اجتماعی کشور نباشد، و به آنها اعلام شود که این امور عالی‌مخصوص و در انحصار افراد و گروه‌های خاصی است که فقط به دلیل ظاهر، وفاداریشان به رژیم اثبات شده است، آیا می‌توان انتظار همراهی صمیمانه را از آنها داشت؟ زیرا آنها که از معلومات و تجربه و هنر و مهارتی یدی یا فکری برخوردارند، به همان میزان حیثیت و شخصیت و استقلال دارند که ابزار بودن را به طور طبیعی و فطری بر نمی‌تابند. اگر اصل مشارکت و وفاق سیاسی - اجتماعی در جامعه حاکم نشود، جانشین آن به طور قطع اصل تبعیض و امتیازات خاص بلامرجح خواهد بود و سرنوشت و سرانجام کشور و ملتی که با تبعیض و امتیازات آغشته شود، بسیار تلختر و تیره‌تر از جامعه‌ای است که حتی از اسلام روی بگرداند؛ که به ما فرموده‌اند "الملك یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم".

این قاعده در شرایط محاصره و مقاومت که نیاز به حد اعلائی کار و کوشش و وحدت و تلاش ایشاری و هیجان در سازندگی و ایجاد و کار کردن برای بقا و رفاه و سعادت و پیشرفت جامعه است، به مراتب بیشتر می‌باشد.

پس هر نوع سیاست مقاومتی و دوام ملی در برابر فشارهای خارجی و محاصره اقتصادی بدون مشارکت سیاسی نیروهای مولد، مادی و معنوی، با ناکامی و شکست روبرو خواهد بود. کسانی که به وجود یا لزوم چکمه‌پوشی چون رضاخان پهلوی برای پیشرفت و سازندگی معتقد یا امیدوار یا در تلاش برای استقرار آن هستند، لطفاً به سرنوشت خود او و اصلاحات و سازندگی‌هایش نیز بنگرند که چگونه پس از عزل ذلت بارش توسط همان نیروهای خارجی و حامی، اصلاحاتش به دست ملت یا جانشینانش، تخریب شد. حتی اگر از آموزشهای دینی و اخلاقی هم بگذریم، راههای رفته را دوباره و چندباره رفتن دور از عقلانیت عادی است که فرموده‌اند: "لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین".

### نتیجه و خاتمه

آنچه در سطور بالا آمد، برای آگاهی و اطلاع عامه بوده؛ از خطراتی که در کمین ملک و ملت است. گرچه مسئولان خود بیشتر و بیشتر از ما مطلعند، ولی لازم بود که ایشان را نیز متذکر شویم، تا مگر هوشیاری و تحرکی در جهت بازنگری برگزیده‌ها و عملکردها و بینشها در میان مردمان و حاکمان پدید آید.

دولت و مقامات حاکمه که می‌خواهند در برابر فشارها و خطرات فعلی جهانی مقاومت کنند باید به این واقعیت مسلم اقرار و اعتقاد بیابند که جامعه ما (و هر جامعه دیگری) ذاتاً متکثر و متنوع است و به هر حال، عقاید، منافع و مصالح مختلفی در درون آن وجود دارد. استدلال عقلانی و تجربه تاریخی نشان می‌دهد که نمی‌توان هیچ یک از این اجزا را به کلی نادیده گرفت، نابود کرد و یا به دریا ریخت، یا همه آنها را در یک قالب فرهنگی یا سیاسی ریخت و فرهنگ واحد و تک شکلی درست کرد.

وقتی سخن از وحدت و انسجام ملی، به عنوان یک ضرورت تاریخی، مطرح می‌شود، بدهتاً یک روند آشنای ملی تداعی می‌گردد، ولی در فضای اجتماعی و سیاسی کنونی و تفرق بین گروهها و طبقات اجتماعی، و بین آنها با حاکمیت، این مسئله امری دور از اذهان مخاطبان و طنزآلود به نظر می‌رسد. حاکمانی که بر اریکه قدرت انحصاری تکیه زده‌اند، طبعاً بی‌اعتقاد به عبرتهای تاریخی بر این پیشنهاد خواهند تاخت و مدعی خواهند شد که لازمه حفظ انقلاب اعمال قدرت و قاطعیت و تمرکز در سیاست داخلی و خارجی است. و نقادان و معارضان نیز این امر را ناشدنی تلقی کرده و خواهند گفت که تمام مسایل و گرفتاریهای کنونی ملت معلول عملکرد و بینشهای حاکمیت است. بحث و قضاوت بر سر این مواضع و دعاوی در اینجا نمی‌گنجد، اما به نظر می‌رسد که لااقل در این شرایط حساس و خطیر تمام

نیروهای اجتماعی کشور ما، من جمله حاکمیت یا جناحهای درونی آن، باید لحظه‌ای این حقیقت مسلم علمی و علنی را به یاد بیاورند که آنها، هر یک، با هر وسعت کمی و کیفی که دارند و با هر درجه حقیقتی که برای خود قائلند، به هر تقدیر جزئی از یک کل فراگیر و زیر مجموعه‌ای از یک مجموعه ماورایی ملی هستند که متمایز از تک‌تک آنها و در ورای آنها، این کل فراگیر خود هویتی تاریخی و وجودی زنده و پویا دارد و بنا به موازین علوم سیستمها، دارای وجودی مستمرتر و پایدارتر از همه آنها است. وجودی که در تاریخ به نام ایران یا ملت ایران شناخته شده است. و باید این حقیقت محصول تجربه و عقلانیت تاریخی را بپذیرند که: اگر آن وجود یا مجموعه کلی و فراگیر، یعنی ایران، باقی و راقی و مقتدر باقی بماند، زیر مجموعه‌های آن نیز از یک هویت ممتاز در جهان برخوردار بوده و بنابراین وزن و اعتبار و حیثیتی در جهان خواهند داشت ولی اگر آن وجود نباشد یا دستخوش تزلزل و انحطاط گردد، همگان - زیر مجموعه‌های آن - چون ذرات معلق در هوا، بی‌هویت و اصالت، دستخوش امواج و طوفانهای جهانی گردیده و به هر سویی پرتاب خواهند شد، و کسانی از حاکمیت که خود را بیشتر متعلق به جهان اسلام یا نهضت اسلامی می‌شناسند و به آن اصالت می‌دهند، باید به این حقیقت توجه کنند که این تقدم احساس مسئولیت بین‌المللی اسلامی، و داعیه رهبری که در پی آن می‌آید، امری است که باید مورد خواست و قبول سایر ملل و نهضت‌های اسلامی نیز باشد. در حالی که آنها هر کدام متمایلند در چارچوب منافع ملی خودشان اسلامی و اسلام‌گرایی را پیش ببرند. یعنی آنها نیز از هویت و وابستگی ملی و اصالت دادن به وجود ملی خود نگذشته‌اند. خود فراگیر ملی ظرفی است که چون دژی ماهیت اسلامی مظلوم‌های خود را حراست و نگهداری می‌کند. پس بقا و استحکام درونی آن ظرف خود یک اصل بنیادی برای حیات و بالندگی ماهیات درونی آن خواهد بود. ذات پروردگار هم انسانهای کنونی را قبل از گرایشات دینی یا عقیدتی آنها، در قالب ملتها و جماعت‌های ملی جعل فرموده است. پس ملتها و وطنها نیز خود اصالتی تاریخی دارند. همین اصل در مورد نیروها و گروه‌های اجتماعی، ولی ملی و درونی و خودی، دیگری - که در طیف دگراندیشان نسبت به حاکمیت کنونی قرار می‌گیرند - صادق است. بنابراین هیچ زیر مجموعه‌ای به خود حق نخواهد داد که به دلالت منافع و مصالح و عقاید خاص خودش قدمی بردارد که تاوان آن را مجموعه فراگیر ملی، از کیسه منافع و مصالح عمومی و ملی بپردازد.

اگر نیروهای اجتماعی ما، حاکمیت یا غیر آن به چنین اجزاز و اقراری از حقیقت درزندگانی اجتماعی دست بیابند و نسبت به آن وفادار و مؤمن مانده و حراست از کیان آن را، که همان منافع و مصالح مادی و معنوی دراز مدت آن است، برعهده و تکلیف خود بدانند، می‌توان گفت که قدم اول از حرکت به سوی یک جامعه مدنی برداشته شده، آن آشتی ملی آرمانی و تاریخی روند تحقیقی به خود خواهد گرفت.

بنیان مشروعیت طبیعی هر حاکمیتی بر همان خدمتی استوار است که به انسجام و استحکام

مجموعه ملی می‌کنند و حراستی که از منافع و مصالح آن به عمل می‌آورند. اعلام رضایت اکثریت عددی جامعه تنها می‌تواند بیان و نشانه‌ای از این مشروعیت طبیعی باشد. اگر مشروعیتی با این دیدگاه و کیفیت، هدف همه نیروها و زیر مجموعه‌های اجتماعی ما قرار گیرد، رضایت پروردگار نیز در آن است، زیرا سنت و مشیت اعلیٰ او نیز بر بقا و تعالی و ترقی همان مجموعه‌های ملی صالح و سالم و امن و راستکردار است.

اگر ما به چنین وحدتی (حول مقاومت، استغنا، نگاه به درون و...) دست بیابیم، می‌توانیم امیدوار باشیم که طوفان‌هایی همچون نظم‌نویین یا مهار دو جانبه یا مجازات اقتصادی ایران نمی‌تواند بنیان هستی ملی‌ها را براندازد، بلکه موجب تقویت و تحکیم بیشتر آن نیز خواهد شد، که گفته‌اند:

فلا بد ان نستجیب القدر

اذا الشعب يوماً اراد الحيات

فلا بد للقيد ان تيكسر

فلا بد يـنـير ان تسـنـجـلي

## امپریالیسم و امپریالیسم پذیری\*

دولت ایالات متحده امریکا، با طرح و اجرای سیاست مهار دوجانبه، چه هدفی را دنبال می‌کند؟ به گفته نویسنده محقق مقاله جنگی سرد برای خاورمیانه پس از جنگ<sup>۱</sup> دولت امریکا، با اجرای این سیاست، یک رکن اساسی از استراتژی (توسعه) جهانی خود را تحقق می‌بخشد و این سیاست همان جنگ سرد است که سطحی بالاتر یافته است. این سیاست، با تعریف جدیدی که از مفهوم "شرق و غرب" ارائه نموده، به جای بلوک کمونیسم سابق دو کشور واقع در (شرق اسرائیل) یعنی ایران و عراق را نشانده و مفهوم مهار را هم از محتوای تدافعی آن در جنگ سرد با شوروی سابق، به محتوایی تهاجمی در جنگ سرد جدید تغییر داده است. یعنی در جنگ سرد سابق، مهار گسترش نفوذ و سلطه شوروی سابق مدنظر بود و در این یک، مهار ایران و عراق به معنای تضعیف و تخریب توان اقتصادی - سیاسی و نظامی آنها هدف قرار گرفته است، تا اینکه توسعه نفوذ و سرکردگی هژمونی دولت ایالات متحده، به سراسر جهان تحقق یابد. در روزگار جنگ سرد، دولت امریکا خود را به نمایندگی از نظام سرمایه‌داری غرب و به عنوان محور و سرکرده آن مجموعه، در برابر قدرتی نظیر و رقیب و هم سنگ از نظر تسلیحات و علم و تکنیک می‌یافت، ولی امروز به علت فقدان رقیبی هم سنگ در صحنه جهانی، خود را مسئول امنیت جهانی تصور کرده و لذا مدعی صلح و دموکراسی برای جهان تحت رهبری امریکا شده است. سیاست مهار دو جانبه به عنوان نمادی است از آن نوع صلح و دموکراسی که دولت امریکا می‌شناسد و می‌کوشد که تحفه‌وار به جهان تحمیل نماید.

در منشور ملل متفق آمده است که ملتها حق تعیین راه و روش زندگی، و حق تعیین سرنوشت خود را دارند. تمام تشکیلات و نهادهای عریض و طویل بین‌المللی امروز، با این پیش فرض مشروعیت قانونی

\* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۱۸، تیر ۱۳۷۴ چاپ شده است.

جهانی یافته‌اند و بدون آن، تنها کالبدهایی خالی از محتوی و بی‌معنی و پوچ خواهند شد. در سیاست مهار دو جانبه، با تدابیر اقتصادی، سیاسی و نظامی، مثل محاصره و تجربه و... این دو ملت را به سوی سرنوشت عقب‌ماندگی، حاشیه و پیرامون شدن پیش می‌برند؛ و این جز تحمیل یک سرنوشت ناخواسته بر دو ملت نیست و نمی‌تواند باشد. وقتی این دو ملت به لحاظ اقتصادی و سیاسی و امنیتی تا نزدیکی مرگ تضعیف شوند طبعاً در درون آنها نه صلح و نه دموکراسی پا نگرفته و عمق و ریشه نمی‌یابد و منازعات درونی همچنان ادامه می‌یابد. پس آن صلح و دموکراسی که تحت رهبری ایالات متحده، لاقلاً برای این دو ملت، به ارمغان می‌آید چیزی جز عقب‌ماندگی و فقر با همه عواقب و توابع آن و جنگ و نزاع درونی و خشونت نخواهد بود و از نظم نوین جهانی، تنها همان رهبری ایالات متحده است که باقی می‌ماند و بس، به راستی این سؤال همواره باقی خواهد ماند که این چه صلح و دموکراسی است که نه فقط منافع و مصالح و بلکه هستی و حق بقاء و تمامیت یک ملت تاریخی با حدود بیست و پنج قرن تاریخ مدون و خدمات و پیشگامی‌های بسیار در تمدن و فرهنگ بشری و ۶۰ میلیون جمعیت، و ملتی دیگر با ۲۰ میلیون جمعیت را فدای گسترش طلبی یک ملت مصنوعی ۴ میلیونی بنمایند. اگر از نظر طبقه حاکمه امریکایی بنیادگرایی و حکومت ایدئولوژیک نامطلوب است و با موازین تمدن غرب نمی‌خواند، چرا حاکمیت ایدئولوژیک صهیونیستی و بنیادگرایی ضدبشری و مذهبی چند میلیون یهودی امریکایی، آنچنان مطلوب شده است که می‌بایست منافع و مصالح ملی امریکا و امنیت منطقه خاورمیانه و خلیج فارس را به آن گره زد؟ آیا این سؤال نیست که روزی ملت امریکا از طبقه حاکمه خود و سران دو حزب حاکمه معروف خود خواهد نمود؟

با توجه به نمونه‌های دیگری که در نقاط دیگر دنیا، نظیر یوگسلاوی سابق اجرا شده و می‌شود می‌توان چنین دریافت که از صلح و دموکراسی همان رهبری ایالات متحده است که ارمغان خواهد ماند و لاغیر؛ و این خصلت قدرت بلارقیب و بی‌کنترل در هر جا و هر زمان است. در شرایط کنونی دنیای معاصر، این وجه سلطه و امپریالیسم است که غلبه دارد و پیشتاز و مهاجم است. تجربه تاریخی مدون بشر نشان می‌دهد که اوج عظمت همین قدرتهای بلامنازع و بی‌کنترل، آغاز افولشان نیز هست. از زمان طرح نظم نوین تحت رهبری امریکا، بحثهای زیادی از جانب متفکران و صاحب‌نظران جهان حتی در خود امریکا منتشر شده است که نسبت به صلاحیت و موقعیت اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی امریکا برای احراز این منصب و مقام جهانی تردید بسیار کرده‌اند. ولی به حسب طبع، قدرتهای بلارقیب در همان زمان احساس عظمت و قدرت انحصاری، نه فقط قادر به درک حقوق و مصالح جهان و انسانهای تحت سلطه خود نیستند بلکه اگر نیروی مدعی و مقابلی پیدا شود، با شدت و سرعت سرکوب می‌گردد و چیزی که بر آنها غلبه دارد همان احساس قیومیت و مالکیت نسبت به همه جهان است و بس. آنها خود

قادر به دیدن ضعفهایشان نیستند و از اصلاح خود و اهداف و خط مشی های خود باز می مانند و بدین ترتیب تسلیم تحول و صیوردهای درونی خویش می شوند تا قانونمندیهای تاریخ با سنتهای الهی (به اعتقاد موحدین جهان) راه خود را برود و کار خود را انجام دهد. از آنجا که دولت امریکا به داعیه رهبری جهانی اعمال و سیاستها و روشهایی را در پیش گرفته و می گیرد که وسعت عملی جهانی دارد و جهانی را به واکنش برمی انگیزد، لذا مواجهه و مقابله با آن نیز در نهایت امر جهانی است و از عهده یک یا دو ملت آن هم ملتی منکوب و محروم و ستم کشیده چون ایران خارج است. ما ایرانیها فعلاً قادر به تغییر این سیاستها و شرایط و اهداف امریکا نیستیم. تنها کاری که بر عهده ما است این است که به راهبری عقلانیت و تجربه جمعی راههای مصونیت یا مقاومت را جستجو کنیم و در به حداقل رساندن ضربات و صدمات یا جبران آثار آن از طریق کار و خرد و وحدت تلاش نماییم.

به هر حال این یک وجه از واقعیت جهان کنونی است که برخورد با آن ویژگیهای خاص خود را می طلبد و به تنهایی از عهده ما خارج است.

### وجه دیگر واقعیت

۱ - در همین ایام ما شاهدیم که گروههایی ایرانی نما و خارج نشین از این سیاستها استقبال و حمایت نموده و می نمایند. شاید در درون کشور یا خارج از آن گروهها نیز باشند کسانی که به هر دلیل از این وضع استقبال نمایند؛ تا مگر به خیال خود از امکاناتی برای اهداف خویش بهره مند گردند. در شهریور ۱۳۲۰ وقتی قوای متفقین ایران را اشغال کردند و یک نوع استبداد خشن موقناً از سر این ملت رفع شد، عده ای از نخبگان ملت از این وضع استقبال نمودند و دل به قوای متفقین بستند. ولی پس از پنج سال که جنگ جهانی دوم به پایان رسید همگان دریافتند که همان ارتشهای متفقین فقط دغدغه منافع و مصالح خودشان را داشتند و حقی برای ایران و ایرانی مظلوم قائل نبودند. آنها حتی از پرداخت کرایه راه آهن تازه تأسیس شده ایران که در زیر بار محمولات آنها مستهلک شد نیز خودداری کردند، سهل است که با توطئه های خود - شوروی و انگلستان - به تجزیه ایران نیز اقدام نمودند. مشاهده همین اعمال و سیاستها بود که به تکوین یک حرکت ضد استعماری و ضد استبدادی در میان فرزندان واقعی این سرزمین انجامید و بر همگان مسلم شد که در تاریخ دو بیست ساله ایران، استبداد بدون هم آغوشی با استعمار، و آن نیز بدون استمداد از این یک توانسته اند بر این کشور ضربات مهلک خود را وارد آورند. نمی توان به داعیه دموکراسی طلبی از سلطه و قدرت خارجی و امپریالیسم جهانی بهره برد و بدان دل خوش نمود مگر آن که وحدتی ماهوی با سلطه گران و امپریالیستها داشت. استبداد و استعمار دو عامل مستقل و از دو منشأ مستقل هستند که مانع پیشرفت و ترقی و انسجام و اقتدار ملت و مملکت ایران بوده و هستند. کسانی که تأکید انحصاری بر مقابله با یکی بدون اعتنا و اجتناب از دیگری می کنند، نه تنها حقیقت اوضاع این

سرزمین را ندیده و نشناخته‌اند، بلکه با عملکرد خود راه را برای ادامه و استقرار سلطه خارجی و داخلی باز می‌نمایند.

۲ - دکتر مارتین ایندایک طراح سیاست مهار دو جانبه در سمپوزیومی که به همین مناسبت در فوریه ۱۹۹۴ در واشنگتن تشکیل شد در توجیه و دفاع از این سیاست اظهار داشت:

“... ولی اجرای مهار در مورد ایران دشوارتر است، چون با استفاده از همان ابزاری که در مورد عراق به کار گرفته شد، نمی‌توان زمینه تغییر و دگرگونی رفتار ایران را فراهم آورد. در مورد ایران نه قطعنامه‌های سازمان ملل وجود دارد و نه تحریمهایی که بتوان آنها را به مرحله اجرا گذاشت. به عبارت دیگر، در مورد ایران هنوز نتوانسته‌ایم به آن اتفاق نظر بین‌المللی لازم دست یابیم.”

“ولی جنبه‌های مثبت قضیه عبارت است از سوء مدیریت اقتصاد ایران و وخامت اوضاع در بازار نفت که وضعیت اقتصادی نامناسبی را پیش روی حکومت ایران قرار داده است... ایران مدتها است که اعتبار خود را به عنوان یک طرف خوب تجاری از دست داده است. همین نکته سبب شده که هم‌پیمانان ما از بهبود روابط خود با ایران، آن هم به خاطر انگیزه‌های صرفاً تجاری، چشم‌پوشند...”<sup>۲</sup>

ملاحظه می‌شود که طراحان سیاستهای تهاجمی استعماری اولاً بر سوء مدیریت در امور اقتصادی و وابستگی ایران به درآمدهای نفتی و همچنین رفتار دولت ایران در روابط تجاری تکیه می‌کنند و امیدوارند که سیاستهایشان با توجه به این ضعف داخلی ایران، به عنوان تنها جنبه مثبت شرایط به رغم آن که باقی عوامل را به نفع خود نمی‌یابند، هدفهای آنها را تأمین کرده و یا کمک کارشان در رسیدن به اهداف باشد.

این دو مورد، یعنی سوء مدیریت داخلی در برخورد با فشارها و مطامع خارجی و نیز استقبال و همکاری برخی از ایرانیها با سیاستهای استعماری اگر نه تنها عامل بلکه یکی از عوامل مهم و مؤثر در تحقق سلطه خارجی و استقرار و پیشرفت روابط امپریالیستی هستند. پس تحقق سلطه یک یا چند دولت سلطه‌گر نسبت به یک ملت و دولت، یک امر مطلق و لایتغیر نیست، که طرفهای تحت سلطه را در استقرار و یا تشدید آن، نقش و سهمی نباشد. امپریالیسم یک نوع رابطه بین ملتها و دولت‌های این جهان است که در یک طرف آن سلطه‌گران، استعمارگران یا امپریالیستها با همه اهداف و مطامع و ضرورت‌های ساختاریشان قرار دارند، و در سوی دیگر آن سلطه‌پذیر و رفتارها و کنشها و واکنشها و جهالت‌ها و خیانت‌های آن است که آگاه یا ناآگاه، پیشاهنگ استقرار رابطه امپریالیستی، یا محرک آن به دخالت و تهاجم می‌شود.

اگر به تاریخ دو قرن که از ورود و استقرار استعمار در کشورمان می‌گذرد نظری دوباره بیفکنیم می‌بینیم که نمونه‌های این همکاری با زمینه‌چینی برای ورود استعمار کم نبوده است. در طی این دو قرن،

آیا نبوده‌اند؟

- رجال، دولتمردان، نخبگان اقتصادی یا سیاسی که برای تضمین برخورداریشان از قدرت و ثروت یا برای دوام حکومت و دولت خود، طوق عاملیت و جیره‌خواری بیگانگان را به گردن خود نهادند؟!
  - سران قبایل و عشایری که به تحریک و تشویق استعمارگران عامل آنها برای شوریدن علیه دولت ملی شدند؟ کسانی چون آقاخان محلاتی در کرمان و بهمن میرزا در خراسان علیه امیرکبیر.
  - کسانی که از ترس یا نفرت از یک قدرت خارجی یا داخلی، به دامان قدرت دیگر پناه بردند و منافع و مصالح ملی را به آن فروختند تا خود دوامی و امانی بیابند و این را تحت عنوان تأمین امنیت برای مملکت به خورد مردم دادند؟
  - کسانی که برای منافع مادی و تجاری خود منافع ملی را زیر پا گذاردند؟
  - کسان یا گروهها و احزابی که برای مبارزه با یک رقیب سیاسی یا اقتصادی یا محلی، با بیگانگان سر و سری یافتند تا از قدرت او کمک بگیرند و حریف را زمین‌گیر سازند؟
  - کسان و مقاماتی که برای آسودگی خیال خود از هشیاری و مراقبت مردمان، فرهنگ مصرف و فرار از کار و کوشش و تولید و تفریح و فساد و تقلید از ظواهر تمدن فرنگی و نه محتوای عقلانی و علمی آن را رایج نمودند و از این رهگذر جامعه را به طور بنیادی و ساختاری وابسته و نیازمند به خارج ساختند.
  - و اینها همه مصادیق و موارد فراوانی در قبل از انقلاب ۵۷ دارند، که اغلب آنها امروزه کشف و افشا شده‌اند و شاهدهی بر این حقیقت می‌باشند که حاکمیت امپریالیسم بر یک ملت از یک هماهنگی دو جانبه زاینده شده و استقرار می‌یابد؛ جانب امپریالیسم و جانب امپریالیسم‌پذیر. اما از زمان انقلاب به بعد، با اشاعه آرمانها و ایده‌آلهای استقلال و آزادی و عدالت، نقش و سهم سلطه‌پذیر، یعنی خود ما، به نحو دیگری بروز و تحقق یافت. در این دوره، اراده همکاری آگاهانه با سلطه‌گران وجود نداشته بلکه با نیت مبارزه با آنها و حتی براندازی و محور یک شبه آن، ولی بدون حسابگری عقلانی و واقع‌گرایی و دوراندیشی‌های بسیار بودند و هستند.
  - کسانی که بدون طی مراحل ساختمان جامعه مستقل و خوداتکا و بدون پشتوانه‌های داخلی کارآمد اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی با داعیه برانداختن کلی استکبار در جهان، با ماجراجویی و گسترش طلبی‌های خود به نام صدور انقلاب، بدون کوچکترین دستاورد مثبتی بهانه به دست سلطه‌جویان غرب دادند و آنها را علیه این کشور و این انقلاب بسیج و متحد نمودند. و بدون آن که اندکی به توان تولید و استغنای ملی بیندیشند، با دستی شعار مرگ بر این و آن سر دادند و با دست دیگر اسلحه و وام و سرمایه و کالای خارجی طلب کردند.
  - کسانی که با رادیکالیسم خیالپردازانه خود، نیروهای مولد و کاردان و مجرب را از حوزه تولید و اجرا

پراکنده، و راه را برای حاکمیت مردمان فرصت طلب و بی‌صلاحیت و متظاهر باز کردند و با گزینشها و تبعیضهای آموزشی و استخدامی، به طور سیستماتیک توان فنی و کارشناسی کشور را انحطاط کامل بخشیدند.

- کسانی که با انحصار طلبی‌ها و تنگ‌نظریهای خود، بدون درس عبرت از تاریخ، روح مشارکت مردم در حرکت و سرنوشت کشورشان را از بین بردند و مردمان را برخلاف اوایل انقلاب، نسبت به مصالح و منافع ملی بی‌اعتنا و بی‌تفاوت نمودند.

- کسانی که جاهلانه نسبت به قواعد و قانونمندیهای امور به بهانه حفظ انقلاب در مقاطعی که بسیار ممکن و سهل بود که اقتصاد کشور از وابستگی به نفت رها گردد (سالهای ۵۹ و ۶۰ و ۶۱)، مانع تحدید تولید و صدور نفت شدند و ارز حاصل از آن را صرف امور مصرفی و خور و خواب مردم و ریخت و پاشهای مسرفانه و تضييع اموال عمومی نمودند. ما در تاریخ ماقبل سال ۵۷ و بعد از آن به بسیاری از این گونه موارد و مصادیق برخورد می‌کنیم که هر یک از آنها برای این که امروزه این ملت در مقابل فشارها و محاصره‌ها و تهدیدهای امریکایی نتواند مقاومت بنماید، کفایت می‌کنند.

اینها و امثال اینها مظاهر و نمودهایی هستند از همان وجه دیگر از واقعیت جهان معاصر، که در کنار واقعیت امپریالیسم و سلطه جویی، به اعمال اثر و کنشها و واکنشهای خود می‌پردازند.

سلطه جویی و گسترش حوزه نفوذ و بازار کالا سرمایه، جزء ذاتی نظامات سرمایه‌داری پیشرفته امروز جهان است. بنابراین، اصولاً نسبت به کشورها و ملتهای بی‌تفاوت است، مگر آن که ملت یا دولت یا کشوری یا ویژگیهای خاص خودش، یا عملکردها و پیششهایی از آن دست که در بالا گفته آمد، توجه و تمرکز خاص سلطه جویان جهان را به خود جلب نماید. اگر نه چنین بود، کشورها و ملتهایی مثل چین، هند و شبه جزیره کره و ژاپن که مدت‌ها در معرض سلطه جویی غریبان قرار گرفتند و برخی به اشغال و تسخیر مستقیم نیز درآمدند، نمی‌توانستند به نحوی عمل کنند که هم از لحاظ آزادی و حاکمیت ملی و هم از لحاظ ترقی و توسعه و سلامت جامعه از ما که داعیه براندازی یک شبه استعمار جهانی را داشته و داریم بسیار موفق‌تر باشند.

سلطه جویی اقتصادی و سیاسی یک خصلت ذاتی قدرتهای حاکمه امروزی است که در همه جهان معروف به جنوب جاری و ساری است، اما تمرکز و حدت و شدت خاص آن روی یکی یا چند کشور خاص، بی‌ارتباط و مستقل از عملکرد خود آنها نیست. اگر عراق اراده توسعه طلبی‌های جاه طلبانه نظامی نمی‌داشت، در دام توطئه‌های امریکا و غرب و سرنوشت امروز خود نمی‌افتاد. و اگر کشور ما به ضوابط و قانونمندیهای قدرت جهانی و منازعات بر سر آن آشنا بود به این حدت و سرعت مورد هجوم و تمرکز امپریالیسم امریکایی قرار نمی‌گرفت. داعیه رهبری نهضت جهانی اسلام و اصرار و تعجیل به صدور

انقلاب و بر عهده گرفتن بار مسئولیت حرکات اسلامی جهان معاصر، طبعاً هزینه‌هایی دارد که از کیسه این ملت ستم‌کشیده باید پرداخته شود. محض روشن تر شدن موضوع، اشاره به تجربه دولت شوروی سابق، در سالهای نخستین پیروزی انقلاب اکتبر می‌نمایم. در آنجا نیز پس از پیروزی انقلاب شور و هیجان انقلابیون چنان بود که در اندیشه انقلاب جهانی به صدور و گسترش آن در سراسر جهان سرمایه‌داری پرداختند. ولی در اندک زمانی، در حیات و حضور رهبر و بنیانگذار همان انقلاب (لنین) به این واقعیت برخوردند که صدور انقلاب و جهانی کردن و بر عهده گرفتن مسئولیت آن چنان به تحریک و اتحاد تمام قدرتهای آن روز منتهی می‌شود که حیات و موجودیت انقلاب در سرزمین اصلی را به نابودی تهدید می‌کند. در اینجا عقلانیت بر هیجان خیالپردازانه غالب آمد. از ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ دولت شوروی جدید آن فراغت را یافت که به خود پردازد تا مطابق با افکار و بینش خودش وطن و پایگاه و سکوی برای حیات و بالندگی خود بسازد، تا آن که در جنگ جهانی دوم مورد حمله و هجوم یک جناح از نظام سرمایه‌داری آن روزگار قرار گرفت. در طی این جنگ، هم قدرت مقاومت خود را تجربه کرد و نشان داد، و هم با وسیعترین حد ممکن از سرمایه، تکنولوژی و کمکهای مختلف همان غرب سرمایه‌داری که داعیه برانداختن آن را داشت بهره برد. پس از جنگ نیز آن کفایت را از خود نشان داد که به لحاظ ژئوپولیتیکی بخش عمده‌ای از دنیای پیشرفته آن روز از قلب اروپا تا شرق آسیا را به حیظه حاکمیت خود درآورد. همچنین به لحاظ تکنولوژی تسلیحاتی و فضایی، با توان و همت و کفایت خودش و نه با خرید و کمک از دیگران، به پیشرفته‌ترین سطح ممکن رسید و تمام اروپا و ژاپن را پشت سر گذارد و با ایالات متحده آمریکا هم سر و رقیب گردید. همان چرخش سال ۱۹۲۱ یعنی چهار سال پس از انقلاب سبب شد که هجوم و اشغال کشور شوروی را بیست سال به تأخیر اندازد و در این مدت این کشور موفق شد زیربنای لازم برای صنعتی شدن و خودکفایی و افزایش توان فنی و تولیدی را ایجاد نماید از منابع طبیعی و مالی و اقتصادی خود حداکثر استفاده را بنماید.

اما انقلاب ما بدون اعتنا به همان قانونمندی و قاعده‌کار که شوروی را پس از چهار سال وادار به چرخش نمود، از همان آغاز، با اشغال سفارت و سوزاندن پرچم آمریکا قصد آغاز جنگ و صدور انقلاب و پرچمداری انقلاب جهانی را نمود و جناحهایی آن را تا به امروز هم ادامه داده و می‌دهند. به همین جهت در کمتر از دو سال از آغاز حیات خود مورد تهاجمی بس شدیدتر و طولانی‌تر از تهاجم علیه شوروی، از سوی همان جهانی که آرزوی صدور انقلاب به آن را داشت، قرار گرفت.

به رغم پیروزی و شایستگی در اخراج مهاجم از سرزمین در خرداد سال ۱۳۶۱، جنگ ادامه داده شد و آنگاه بود که با این واقعیت که تمام دنیای صنعتی شمال، حتی شوروی، علیه او متحد شده‌اند، مواجه گردید و شش سال بدون کوچکترین کمکی از فن و اسلحه و سرمایه غرب به این جنگ ادامه داد تا آن که

تمام توان اقتصادی و نظامی خود را از دست داد و... حال پس از آن تجربه تیز بیدار نشده و هنوز می‌خواهد بدون پرداختن به درون و ساختمان عقلایی یک جامعه پایدار و منسجم و متعاون و تکوین زیرساختهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی یک کشور مستقل و واحد و مترقی و مقتدر، به حضور جهانی و سر به سری یا غرب متجاوز و قدرتمند پردازد و به قدرت تکنولوژی هسته‌ای مجهز شود، در حالی که می‌خواهد نیروگاه اتمی را از همان جهان متحد با غرب خریداری نماید و از خود توان و قدرتی در ایجاد آن نشان ندهد؛ همان طور که شوروی سابق و هند و چین به انجام رساندند.

این حد از توان و کفایت در کنار داعیه ابرقدرتی و رقابت با امریکا و متحدانش طبعاً تحمیل هزینه‌های سنگینی را به این ملت به دنبال خواهد داشت و البته این ملت و نسلهای کنونی و آینده آن است که این هزینه‌ها و عواقب آن را باید پردازد.

به این دلیل است که ما به تغییر جهت و چرخش نظرها و نگاهها رسیده‌ایم؛ نظر و نگاه حاکمان و حکومت‌شدگان، و نگاه موافقان و معارضان از بیرون به درون. نگاه به درون یعنی برای این سوی رابطه سلطه، تدبیری اندیشیدن. سوی سلطه‌پذیر و سوی خودی حال که ما را چندان قوتی و پارتی نیست تا آن سوی رابطه، یعنی سلطه‌گر را منصرف کنیم، جبر زمانه بر ما این ضرورت را می‌خواند که: ای ملت تاریخی و صاحب تمدن و فرهنگ، و ای ملت ستم‌دیده و برپاکننده انقلابی بزرگ، به خود بیندیش و به خود پرداز.

سیاست مهار دو جانبه و مجازات اقتصادی ایران و طرحی که هم اکنون برای تصویب به سنای امریکا پیشنهاد شده است، هر دو اجزا یا صور حاد و خشن یک طرح کلی‌ترند. که در قالب نظم نوین جهانی تنظیم شده و آن عبارت است از نظام تقسیم کار نوین جهانی. در این نظام برای کشور ما، ایران، مقام پیرامون قائل شده‌اند! آیا ملت ایران، مسئولین و مقامات حاکمه و همچنین نیروهای اجتماعی و طیف وسیع دگراندیشان پایبند به استقلال و آزادی ایران می‌دانند که پیرامون شدن به چه معنی است؟ پیرامون شدن یعنی جریان مستمر ثروت و ارزش افزوده و دسترنج کار یدی و فکری و مغزها و منابع و ذخائر طبیعی از این سوی - یعنی پیرامون - به جانب "مرکز"، تا آن مرکز مرتباً شکوفان شود و بالعکس، سیلان کالای مصنوع و آلات مصرفی و فرهنگ و فساد و اعتیاد و تفرقه و خودباختگی و عقب‌ماندگی از آن سوی به جانب پیرامون، تا زمانی که حیات و هستی این پیرامون اسیر و در بند به پایان برسد و آن مرکز به اوج شکوفایی خود نایل گردد.

مدت دو قرن اروپا و امریکا و بعداً ژاپن مرکز بودند و ما آسیایی‌ها یا افریقایی‌ها پیرامون بودیم و حالا در میان پیرامونی‌های قدیم عده‌ای را به عنوان مرکزهای جدید یا متر و پولهای منطقه‌ای وابسته به غرب برگزیده‌اند و ما باید پیرامون این نوخاستگان شویم، ایران به سه هزار سال تاریخ و تمدن و علم و

فرهنگ و استعداد‌های درخشان انسانی که فرهنگ و تمدنش در تمام این منطقه رایج و نافذ بوده و هست، ایرانی که همان طراحان مهار دوجانبه انگیزه‌نگرانی خود را همانا توانایی‌های فنی و انسانی این سرزمین ذکر می‌کنند، باید پیرامون ترکیه و اسرائیل و مصر و اندونزی و مالزی و... شود! آیا برای حاکمان ما یا مخالفان و معارضان آن یا همه مردم، این سرنوشتی مطلوب و آرمانی و غرور انگیز است؟ کدام یک از این سه طرف دعوی چنین جایگاه فقیر و حقیری را می‌پذیرد و احساس آرامش و افتخار می‌نماید. یا در برابر آن سکوت یا بی‌طرفی را جایز می‌شمارد؟ به نظر می‌رسد که ملاک و معیار تفکیک و تمایز بین مردمان و گروه‌ها و طبقات اجتماعی، همان موضع پذیرش، سکوت یا بی‌طرفی یا مخالفت در برابر همین سرنوشت است. با این ملاک است که ما می‌توانیم "خودبیا" و "ملبها" را از "ناخودبیا" و بیگانه‌ها و ضدملبها یا وابستگان یا خودباختگان به غیر، یا تشنگان قدرت به هر قیمت تفکیک و متمایز کنیم. زیرا که این روندها و جریان‌ها که امروزه در کمین ما نشسته است هستی ملی و وطنی ما را در معرض تهدید جدی قرار داده‌اند و هر آن فرد یا گروهی که نسبت به این نتیجه بی‌تفاوت باشد، در واقع تعلق خاطر به ملت و وطن ندارد و بنابراین ملی و وطنی نیست.

به عرض رسید که سوی امپریالیست یا سلطه‌جو، امروز هم قدرت بلارقیب و یکه‌تاز یافته و هم به شدت تهاجمی و سرکوبگرانه عمل می‌کند. در این شرایط آنها که در معرض قرار می‌گیرند، به ناگزیر زمانی می‌خواهند تا قوای خود را برای مقاومت و دفاع بشناسند و جمع‌آوری و بسیج نمایند. در این چنین شرایطی، راهی جز پرداختن به سوی دیگر رابطه امپریالیستی یعنی جانب سلطه‌پذیر یا وجه درونی و ملی آن باقی نمی‌ماند. این انتخاب در اختیار ما ملت است، اما برافتادن سلطه‌جویان یا سنت و مرام سلطه‌گری در اختیار و توان ما نیست. آن قدرتهای سلطه‌گر را باید گذارد تا با مشکلات و تضادها و بحرانهای درونی خود به دوران کهولت و شاخه‌تزولی قدرتشان برسند. تمام قدرتهای عظیم تاریخ این مراحل را طی کرده و سپس سقوط کرده‌اند. بدین ترتیب سیاست نگاه به درون، از نظر تاریخی به عنوان یک ضرورت یا عمل صالح زمانه در برابر ما قرار گرفته است و ما همگی از عالی تا دانی، از حاکمان تا حکومت‌شدگان و معارضان بر سر آن در نزد ملت و تسلهای آینده در برابر تاریخ و پروردگار جهان و تاریخ مسئول می‌باشیم.

در نوشته‌های گذشته این نکته مکرراً خاطر نشان شده است که اگر دولت و مقامات حاکمه ما می‌خواهند در برابر فشارها و خطرات فعلی جهان مقاومت کنند، باید به این واقعیت اقرار و اعتراف نمایند که جامعه ما و هر جامعه دیگری، ذاتاً متنوع و متکثر است و به هر حال عقاید و منافع و مصالح مختلفی در درون آن وجود دارد. تجربه تاریخی تعقل فلسفی نشان می‌دهد که نمی‌توان هیچ یک از اینها را به کلی نادیده گرفت و نابود کرد یا به دریا ریخت، با همه آنها را در یک قالب فرهنگی و سیاسی ریخت و

فرهنگ واحد و تک‌شکلی درست کرد. باید پرسید که مقامات حاکمه ما بعد از ۱۵ سال کوشش و گزینشهای آموزشی و استخدامی و تلاشی فوق‌تصور در این زمینه، و صرف هزینه‌های سرسام‌آور برای تبلیغات و آموزشهای مورد خواست خود به چه نتیجه و حاصلی دست یافته‌اند. اگر نظری بر نسل جدید و به کلی بیگانه‌ای که تربیت شده است بیندازند، میزان ناکارآمدی و بطلان آن طرز فکر را در خواهند یافت، تمام هنر مدیریت و هدایت یک جامعه متنوع در این است که چگونه عقاید یا منافع گوناگون با یکدیگر به یک هم‌زیستی متعادل و متوازن برسند تا در مجموع:

- ۱ - فضایی امن و سالم و فارغ از تضاد و کینه و عقده به وجود آید.
- ۲ - همگان خود را عضو یک جامعه ملی و مدنی بدانند و نسبت به آن احساس تعلق خاطر کنند و در برابر تهدیدات و خطرات خارجی و داخلی متحداً مقاومت نمایند.
- ۳ - جامعه هم پیشرفت و تعالی مادی و معنوی خود را بنماید تا در برابر محیط و فشارهای آن عقب نماند.

طرد یا حذف و تسلیم کردن همه نحلها و گرایشها، ساده‌ترین راهی است که به اذهان ساده و خام می‌رسد. ولی چون به حیطة عمل و اجرا در آید هزاران فتنه و مشکل و خسارت برمی‌انگیزد که مهمترین آنها فساد و تباهی در درون خود جماعت حاکمان انحصاری و بی‌رقیب و بی‌کنترل است و نتیجه نهایی آن نیز این که خود داعیان و مقدمان را به بن‌بست می‌کشاند و جامعه هم از درون شکننده می‌شود و توان مقابله و مقاومت در برابر فشارهای خارجی را از دست می‌دهد. در شرایط حمله و هجوم خارجی این مشکلات ده چندان می‌شوند و نیاز به وحدت و انسجام بس عظیمتر. در چنین شرایط حادی انتظار تلاش افزون‌تر و مصرف کمتر که لازمه شرایط محاصره جامعه است، از مردمی که حق ورود در سیاست و چند و چون نسبت به اعمال و رفتار و بینشهای حاکمان را ندارند بسیار نابجا و ناشدنی است. وقتی به مردمی گفته شود که ما جماعتی خاص هستیم که برگزیدگان مکتب یا خداوند مکتب هستیم و تصمیم می‌گیریم و عمل می‌کنیم، عملهایی که سرانجامش همین محاصره و فشار خارجی است، عملهایی که برای ملت هزینه‌های مادی و معنوی بسیار در برداشته و دارد، ولی شما را در آن تصمیم‌گیریها دخالت و مشارکتی نمی‌دهیم، این انتظار در ذات خود یک امر غیر معقول و متناقض است که ناکامی آن از آغاز روشن است و نیازی به تجربه ندارد. در شرایط مقابله با نهاجم خارجی وحدت و انسجام درونی لازم است از چهل سال پیش، دولتهای متوالی ما، پیوسته سعی کردند از راه سوبسیدها و امتیازات مالی - مصرفی، مردم را ساکت و راضی نگاه دارند. به همین دلیل بخش عظیمی از منابع درآمدی کشور و دولت را صرف این‌گونه باج‌دهی‌ها کردند. ولی قبل از انقلاب دیدیم و امروز هم شاهدیم که این سیاست بسیار عقیم از کار در آمده است؛ به جز این که مردم را بسیار مصرف زده و دارای بالاترین حد ریخت و پاش و

مصرف رفاهی نسبت به تمام همسایگان غیرنفتی و تمام جهان جنوب بار آورده‌اند و اکنون که آن منابع مالی و درآمدی وجود ندارد، و طبیعتاً آن گونه بذل و بخششها هم ناممکن است، در مقابل اعتراضات و شورشها قرار می‌گیریم. به چنین مردمی چگونه می‌توان ندای ریاضت اقتصادی و اخلاق مقاومت و ایثار را داد؟ رضایت و همکاری و وحدت و مردم و یگانگی آنها با نظام را تنها و تنها از طریق احترام به حیثیت آنها (و نه فقط شکم آنها) و مشارکت دادن آنها در چرخش امور مملکت می‌توان طلب کرد؛ و این پند تاریخ است.

Reza.Golshahan.com  
www.KetabFarsi.com

پی‌نوشتها

۱. ایران فردا، شماره ۱۷، صفحه ۱۴.

۲. فصلنامه خاورمیانه، شماره ۳، زمستان ۷۳، صفحه ۶۲۴.

## انتخابات آزاد، موانع و خطرها\*

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه  
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

در سرمقاله‌های گذشته این نشریه بر این نکته تاریخی تأکید شد که شرایط و موقعیت کنونی کشور و ملت، خطیر و دوران‌ساز است. طبیعت چنین موقعیتی ایجاب می‌کند که همه افراد وطن‌دوست و آزاده و مبرا از وابستگی‌ها و خودفروختگی‌ها بسیج شوند و در اداره امور مملکت مشارکت نمایند. اما به رغم همه این تذکرها و هشدارها که صادقانه و خالی از هر شائبه‌ای معروض شده، در شرایطی که به برگزاری مراسم انتخابات مجلس دوره پنجم نزدیکتر می‌شویم شاهد تحرکات تازه‌ای از جانب جناحی از حاکمیت هستیم که نشان از اقداماتی طراحی شده و هماهنگ دارد و متأسفانه تمام انتظارات و امیدها را نقش بر آب می‌کند. این اقدامها از این قرارند:

۱ - طرح اصلاح قانون مطبوعات در مجلس که در آن علاوه بر متورم نمودن مواد قانونی و طرح مسائلی که جنبه فنی و اجرایی دارند و نیاز نیست که در قالب قوانین و مقررات آمره برای آنها چاره‌جویی شود به لحاظ محتوایی نیز سمت و سویی به شدت تمرکزگرا پیش‌بینی شده است تا حاکمیت جناح و جریان خاصی را بر مطبوعات کشور برقرار سازد. در این طرح وظایف نظارتی، اجرایی و قضایی مخلوط شده و همه اینها در اختیار کمیسیونی گذاشته شده است که در آن حرف آخر را نمایندگان یک جناح سیاسی در کشور می‌زنند. نتیجه اجرای چنین طرحی در جامعه خودسانسوری و به وجود آمدن جو خفقان در تمام مطبوعات خواهد بود، در حالی که هیچ ضرورت اجتماعی و حتی مصلحت سیاسی انجام چنین

---

\* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۱۹، مرداد ۱۳۷۴ چاپ شده است.

تغییراتی را ایجاد نکرده است غیر از میل و اراده یک جریان سیاسی که می‌خواهد در سطح کشور به صورت خودمختار عمل نماید. قانون مطبوعات موجود تاکنون مشکلی سیاسی، فرهنگی، اجرایی و فنی ایجاد نکرده است که رفع آن با موازین قانونی موجود ممکن نباشد و ضرورت تغییر و یا تجدید نظر کلی در این قانون احساس شود. جامعه مطبوعات نیز این قانون را به عنوان یک مبنای حداقل قانونی برای تنظیم روابط بین دولت و مطبوعات پذیرفته است و تاکنون کشمکش بین مطبوعاتی‌ها و وزارت ارشاد و یا نهادهای غیرمسئول دیگر بر سر پایبندی به احکام و مفاهیم همین قانون محدود بوده است و این که چرا نهادهایی غیرمسئول که با قانون مطبوعات نیز ارتباطی ندارند در کار مطبوعات دخالت می‌کنند. در سایه همین قانون، در سالهای اخیر شاهد رشد کمی و کیفی مطبوعات بوده‌ایم به طوری که حداقل در مسائل اقتصادی و اقتصاد سیاسی، راه نفوذ و نظارت بر عملکرد دستگاههای اجرایی از طریق مطبوعات باز شده بود ولی می‌بینیم که همین میزان تحرک و فعالیت مطبوعات تحمل نمی‌شود زیر همان طور که گفته شد تهیه‌کنندگان این طرح و حامیان آنها هیچ صدایی را جز صدای خودشان تحمل نمی‌کنند.

۲ - تصویب قانون جدید مطبوعات در مجلس، که در آن پیش‌بینی شده است شورای نگهبان بر تمام مراحل انتخابات نظارت استصوابی داشته باشد. در دوره‌های قبلی انتخاباتی (مجلس و ریاست‌جمهوری)، شورای نگهبان در تشخیص صلاحیت کاندیداها خارج از حیطه شمول اصل ۹۹ قانون اساسی اعمال نظر کرد و همین مسئله مورد اعتراض وسیع تمام جناحهای درون نظام قرار گرفت. در مراسم انتخابات دوره چهارم مجلس نیز با همین جهت‌گیری یک جناح از حاکمیت از صحنه خارج شد که پس از اعتراضاتی که به عمل آمد انتظار می‌رفت آن شورا، تجدید نظر اساسی در برداشتها و تفسیرهای خود به عمل آورد تا عملکردش با روح قانون اساسی و اصول انقلاب اسلامی انطباق بیشتری یابد ولی با تصویب قانون جدید انتخابات همان رویه جنبه قانونی یافته است. این قانون با فشار جناحی که اکثریت را در مجلس دارد تصویب شد در حالی که اکثریت عددی این جناح در مجلس به هیچ وجه بازناب و نشان‌دهنده اکثریت آنها در جامعه و حتی در بین جناحهای درون حاکمیت نمی‌باشد. با مقایسه تیراژ روزنامه سخنگوی این جناح با سایر مطبوعات و روزنامه‌های کشور و همچنین تعداد آرای نمایندگان آنها در مجلس و به طور مشخص میزان رأی که ریاست مجلس در دور دوم انتخابات مجلس چهارم به دست آورد می‌توان نسبت عددی آنها را در جامعه محک زد. تنها حمایت و دخالت جهت‌دار شورای نگهبان بود که اکثریت و اقلیت مجلس را به شکل فعلی تحقق بخشید و نتیجه این شد که جناحی خاص تمام مراکز و نهادهای قدرت و نفوذ را در دست گرفت و به همین دلیل نیز همواره خواسته‌های خود را علی‌رغم مخالفت‌های درون و بیرون نظام به پیش می‌برد، در حالی که فاقد حمایت مردمی در درون جامعه است.

۳ - در جریان انتخاب دو نفر عضو حقوقدان شورای نگهبان دیدیم که مجلس از میان دهها حقوقدان واجد شرایط عضویت در شورای نگهبان فردی را انتخاب کرد که تسلط و احاطه ایشان به علم حقوق محل تردید است ولی این فرد تنها به دلیل نزدیکی با اکثریت عددی مجلس انتخاب شد.

۴ - در ورای این اتفاقات رسمی و علنی می‌بینیم از نظر سیاسی و اجتماعی چنان فضایی ایجاد شده است که در آن به هیچ گروه یا فرد سابقه‌دار و مبارز قدیمی و امتحان داده، اعم از ملی یا مذهبی - ملی رخصتی برای ابراز وجود و تأسیس جمعیت و حزب سیاسی و یا حتی صنفی داده نمی‌شود. در دوره قبل یک جناح از حاکمیت از انتخابات حذف و محروم شد و این بار ظاهراً قرار است صلاحیت هر کاندیدایی که نسبت یا علقه و ارتباطی به نهضت ملی و دکتر مصدق داشته باشد و از ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ تا بهمن ماه ۱۳۵۷ با رژیم پهلوی مبارزه‌ای داشته است رد شود و به طور کلی شرایطی فراهم شود که اینان از ورود به صحنه فعالیت‌های انتخاباتی محروم شوند. حتی به نظر می‌رسد به افراد و جریان‌هایی از درون نظام که اجازه تشکیل حزب و فعالیت سیاسی گرفته‌اند نیز امکان شرکت در انتخابات مجلس داده نشود و با مهره‌چینی‌هایی که می‌شود به نظر می‌رسد از این افراد تعدادی بیش از تعداد انگشتان دست نتوانند به مجلس راه یابند و در مقابل، در این شرایط و فضای بسته، آن گروه خاص، به طور مرتب جمعیت سیاسی خود را گسترش کمی و کیفی می‌دهد و جماعت‌های ظاهراً صنفی و عملاً سیاسی متعدد و متنوع می‌آفریند.

\*\*\*

در حال حاضر جناحی از حاکمیت در کشور به طرز محسوسی همه تلاش خود را برای حفظ قدرت انحصاری و نفی هر چه و هر کس که غیر از خودش است معطوف کرده است. این جناح در واقع درد قدرت دارد اما آن را با پوشش دفاع از ولایت مطرح می‌کند و نسبت به ایفای تعهدات و پایبندی به میثاقها و ارزشهای انقلاب چون عدالت اجتماعی، آزادی و توسعه اقتصادی - اجتماعی بی تفاوت است. همچنین معتقد است که ایران اسلامی در دنیای امروز یک قدرت و در منطقه یک ابرقدرت است و با همین ادعا می‌خواهد بر سر کسائی که در مورد این ادعا و پندار و لوازم و عواقب آن حرفی دارند بکوبد. در مکتوبی از مکاتیب یکی از شورسینه‌های این جناح، ایران ام‌القرای جهان اسلام خوانده شده است و با اتکا به همین ادعا امریکا مورد خطاب قرار گرفته است که در منطقه دو قدرت وجود دارد: ایران به عنوان ام‌القرای جهان اسلام و امریکا و این دو قدرت راهی ندارند جز اینکه با یکدیگر کنار آیند...

البته این مسئله به عنوان یک ادعا می‌تواند از جانب هر فرد یا گروهی مطرح شود و این رؤیای شیرینی است که ایران روزگاری نقطه اتکاء و اعتماد عالم اسلام شود. از طرفی ایران و ایرانی نیز صاحب استعدادها و ظرفیتهایی است که به صورت بالقوه بتواند روزی به چنین مقامی نایل شود ولی بین قوه و

آرزو و فعلیت و واقعیت در روی این زمین خاکی فرسنگها فاصله است و بین این دو مقصد منازل متعدد و صعب و سخت وجود دارد:

۱ - مفهوم ام‌القری در فرهنگ و تاریخ فقط به شهر مکه اطلاق شده است از آن جهت که قدمت تاریخی دارد و اولین بنای توحید به دست سرسلسله انبیای توحیدی در آن شهر بنا شده است و از آنجا توحید در جهان نشر یافته است. آخرین ندای توحید را نیز پیامبر اسلام (ص) از همان جا در داده است. از طرفی مرکزیت مدنی و قدرت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مسلمانان، در عهد خلقای راشدین، مدینه‌النبی بود که بعد به کوفه و بغداد منتقل شد. در آن دوران برخی از این شهرها مرکز فرهنگی و علمی شدند و بعضی نیز قطب سیاسی و اقتصادی بودند اما در مورد هیچ کدام عنوان ام‌القری مطرح نشد زیرا برخورداری از مجموعه‌ای از تواناییها و نقاط قوت در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و علمی است که می‌تواند حالتی از مرکزیت را برای دولت و کشوری در سطح جهان ایجاد نماید. حتی حکومت عثمانی که زمانی مدعی خلافت اسلامی بود هر چند که از ارزشهای اسلامی بهره‌ای نداشت چنین ادعایی نکرد. حالا کسانی که ادعا می‌کنند ایران ام‌القرای جهان اسلام است باید به این سؤال پاسخ دهند که آیا جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر و به صورت بالفعل در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مرکز و قطب جهان اسلام شده است؟ آیا در حدی مورد توجه و اقبال عموم ملل مسلمان قرار گرفته است که شایسته است ام‌القری جهان اسلام معرفی شود؟

۲ - چنین مرکزیتی یا باید به موجب یک حکم یا فرمان و یا انتصاب توسط یک مرجع فوق بشری تحقق یافته باشد که ما در مورد ایران از چنین حکمی اطلاعی نداریم و یا این که این موقعیت بر اساس یک توافق و اقبال و تفاهم بین ملل اسلامی به وجود آید. در حال حاضر آیا چنین توافق و تفاهمی صورت گرفته است؟ در میان مسلمانان جهان تعداد جمعیت شیعه به زحمت به ده درصد کل مسلمانان می‌رسد و این تعداد نیز از فرق مختلفی تشکیل شده است. در میان این جمعیت، شیعیان لبنان هستند که بعضی از رهبران آنها که نزدیکترین روابط را با ایران دارند در اظهاراتی که در روزنامه‌های کثیرالانتشار کشورمان نیز چاپ شده است در مورد رهبری ایران در جهان اسلام تردید کرده‌اند.

۳ - مهمتر از این مسائل آنچه که مورد نظر نویسنده این سطور است عواقب و نتایج طرح این مسئله از نظر داخلی است. نخست آن که چنین ادعایی سبب می‌شود برای کشور و نظام حاکم بر آن یک ماهیت قدسی قائل شوند و دیگر کسی را یارای نقد و انتقاد و امر به معروف و نهی از منکر نباشد. دوم این که مدیران و مسئولان نظام فارغ از نظارت مردم به کار خود یعنی معامله با قدرتهای خارجی و داخلی مشغول شوند و خود را نیز در مقابل مردم پاسخگو ندانند. در این میان مردم سهمی جز تحمل فشارهای زندگی و آثار مشکلات ناشی از تورم و بیکاری و نتایج حاصله از اینها یعنی فساد و فحشا و اعتیاد را

ندارند و مدیران و سردمداران نیز به افتخاراتی دلخوش‌اند که مشکلات و بدبختیهای ناشی از آنها از آن مردم است.

این چنین ام‌القرایی تمدن بزرگ شاه دوم پهلوی را تداعی می‌کند که ثروت و قدرتش و افتخارات و جلال و شکوهش قرار بود از آن شاه باشد و در عین حال هورا کشیدن برای ذات آریامهری‌اش! از آن مردم.

۴ - مسئله دیگر، عواقب خارجی چنین تفکری است. در حالی که امروزه در سطح جهان نیاز شدیدی به تفاهم و توافق بین ملتهای مسلمان احساس می‌شود چنین ادعایی حساسیت دیگر مسلمانان را علیه ایرانیان و شیعیان برمی‌انگیزد و باعث می‌شود که آنها در کنار دشمنان ایران و اسلام قرار گیرند. این ادعا باعث ایجاد یک منشأ روانی برای نزاع و جنگ درونی در عالم اسلام می‌شود و جنگهای عصر صفوی و عثمانی را تجدید می‌کند و همه می‌دانند اروپا چگونه از جنگهای این دو مدعی قدرت و سلطنت دنیوی در دنیا بهره‌برداری کرد. مسئله مهمتر این است که امروزه امریکا و اسرائیل سعی دارند ایران و جمهوری اسلامی ایران را مرکز و محرک تمام تحولات و تحرکات جهان اسلام قلمداد کنند تا تمام امکانات شیطانی خود را برای فشار بر این سرزمین و ملت ستمدیده ایران متمرکز کنند. - و برخلاف تصور برخی از سیاسیون ایران - اروپا را نیز در این راه با خود شریک نمایند. سیاست مهار دوجانبه امریکایی - اسرائیلی از همین تلقی نتیجه گرفته شده است و ما تاکنون درباره آن بسیار گفته‌ایم و تأکید کرده‌ایم که زیانکار اصلی تحرکات امریکا در مورد ایران، ملت و منافع اقتصادی و ملی این کشور است. حق نیست افرادی، ملتی را به خاطر سیاستهایی که عموم مردم آنها را نخواستند و یا حداقل به نحو دیگری نخواستند به سرحد مرگ و فروپاشی بکشانند. اگر کسانی یا گروه خاصی این موقعیت خطیر و وخیم را حاکی از قدرت و قوت ایمان و حقانیت عملکرد خودشان می‌دانند مختارند ولی در دنیای امروز قدرت و قوت و همچنین حقانیت معنایی دیگر دارد. امروزه قدرت نظامها و دولتها کلیتی است از توان اقتصادی، سیاسی، علمی و فرهنگی آنها و قدرت یک کشور و دولت ارتباط مستقیم با درجه استقلال، خوداتکایی و استغنائی آن دارد و این که در تصمیم‌گیریهایش تا چه اندازه منافع و مصالح ملی را تشخیص می‌دهد و آنها را تقویب می‌کند. از حقانیت نیز این فهمیده می‌شود که نظام تا چه میزان به وعده‌هایی که به مردم داده و به خاطر آنها از مردم رأی گرفته است وفادار و پایبند است. قدرت داشتن تنها به فریاد و شعار علیه این یا آن قدرت جهانی نیست بلکه به توان مقاومت در برابر فشارها و حملات نیز بستگی دارد و این که در عین محاصره و تهاجم خارجی چه اندازه رفاه و ترقی مادی و معنوی جامعه و انسجام و وحدت آن حفظ شود و در عین حال از کاروان تمدن هم عقب نماند زیرا عقب ماندن از این راه همان و زیر چرخهای سنگین و بی‌رحم پیشرفت دنیا فرو شدن همان.